

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۱۳

فصل نامه علمی - پژوهشی عصر آدینه
سال دهم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۶

نظریه اخلاق قرآنی علامه طباطبائی^{رحمه الله} و تأثیر آن بر هنر انتظار

^۱ مهدی بهرامی

^۲ مرتضی حسنی نسب

چکیده

در این نوشتار ضمن پای بندی به روش توصیفی - تحلیلی، به طرح نظریه علامه طباطبائی^{رحمه الله} در باب اخلاق قرآنی می پردازیم. آن گاه ضمن بیان وجه زیبایی شناختی این اخلاق از منظر علامه، پیامدهای نگرش ایشان را در هنر انتظار تشریح خواهیم کرد. اهمیت این تأمل از این روست که با تطبیق دونگرش فلسفی علامه در باب زیبایی و اخلاق و توجه به ریشه های قرآنی نظریه علامه، نتایج حاصله برآموزه هنر انتظار منطبق شده و چشم اندازی را برای کار پژوهشی و آفرینش هنری در این حوزه نوپا ترسیم می نماید. فرضیه های این مقاله که پس از تشریح در متن نوشتار به عنوان نتیجه بیان می شود، عبارتند از: اولاً اخلاق قرآنی مورد نظر علامه معادل تخلق به اخلاق الهی بوده و غایت زیبایی در حیات انسان نیز رهایی از امر قبیح و معادل اتصاف به جمال الهی است. ثانیاً تخلق و اتصاف آدمی به حسن و جمال الهی، در بستر فعلیت یافتن فطرت آدمی تحقق می یابد. ثالثاً از آن جا که هدف و فرآیند تولید اثر هنری، فعلیت بخشیدن به فطرت انسانی از مجرای انعکاس نظام تکوین و تشریع الهی است، می توان گفت که این پویایی فطرت، همان طریق مطلوب برای تربیت منتظران و برپایی جامعه انتظار است.

واژگان کلیدی

اخلاق در قرآن، اخلاق و زیبایی، فطرت، هنر انتظار.

۱. دانشجوی دکتری حکمت و هنر دینی دانشگاه ادیان و مذاهب قم (نویسنده مسئول) (mahdybahrani@gmail.com).

۲. دکتری مدرسی تاریخ تمدن دانشگاه تهران.

در میان متفکران مسلمان، می‌توان علامه طباطبایی را مهم‌ترین حکیم معاصری دانست که در عین شرح و بسط نظام حکمی جهان اسلام، در تنقیح و روزآمدسازی آن نیز گام‌هایی را طی کرده است. البته پیداست که ایشان مجال ورود گسترده به مباحثی همچون هنر و مشخصاً طرح و بحث از هنرانتظار را نداشته و در باب مسائلی همچون رابطه دین و زیبایی و اخلاق نیز تحت عناوینی با همین نام‌ها سخن نگفته است. اما و در عین حال، نظام فلسفی منسجم علامه این امکان را در اختیار پژوهشگران آثار وی قرار می‌دهد که با عرضه پرسش‌های امروزی به متن آثار این متفکر، پاسخ‌هایی همسوبا این نظام فکری را استخراج نمایند.

در مقاله پیش رو با طرح پرسش از «اخلاق قرآنی و پیامدهای آن در هنرانتظار»، به بازخوانی آثار علامه طباطبایی پرداخته‌ایم. مسیر دریافت پاسخ از این پرسش را در سه گام طی خواهیم کرد. در گام نخست به تقریر اخلاق مطلوب (که همان اخلاق قرآنی است) در اندیشه علامه می‌پردازیم. متعاقب این گام، به پیامدهای زیبایی‌شناختی اخلاق قرآنی پرداخته و در واپسین گام، تأثیرات آن را بر ایده هنرانتظار بررسی می‌کنیم. در دو بخش نخست با استناد به کلمات صریح علامه سخن می‌گوییم و در بخش تحلیل رابطه نظرات علامه با هنرانتظار، به بررسی پیامدهای گفتمان مطرح شده در دو بخش پیش می‌پردازیم.

اخلاق قرآنی و فطرت انسانی

علامه طباطبایی در بیان انواع اخلاق، به تفکیک سه نوع از آن می‌پردازد:

الف) اخلاق یونانی؛ که برای شهرت و مکنّت دنیوی است.

ب) اخلاق دینی؛ که از سرخوف نسبت به عذاب اخروی است.

ج) اخلاق قرآنی؛ که از سرشوق نسبت به ساحت الهی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱،

۵۳۴-۵۳۸)

شاید ابتدا تصوّر شود که علامه با مطرح کردن اخلاق قرآنی، از انواع دیگر عدول کرده، اما چنین نیست. (مهدوی نژاد، ۱۳۹۱: ۹۶) چرا که از نگاه ایشان، هریک از سه مکتب اخلاقی واجد حق هستند، اما با اختلاف در مراتب. (امید، ۱۳۸۰: ۱۵۸) در مقام جمع هر

سه اخلاق و با رعایت حریم و ارزش هریک از آن‌ها می‌توان از بیان یکی از معتبرترین شاگردان علامه بهره گرفت، که «اخلاق، همانند عبادت، گاهی محصول هراس و زمانی مولود امید و شوق و وقتی نیز ثمره شجر طوبای معرفت و محبت است.» (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۳۳) در واقع فعل اخلاقی می‌تواند به انگیزه‌های مختلفی صادر شود که البته انگیزه‌ها هم می‌توانند قابل جمع، یا ذی مراتب باشند. در این صورت، «آن چه به کار ارزش می‌بخشد و ارزش آن را تعیین می‌کند، همان انگیزه اصلی است.» (مصباح، ۱۳۹۳: ۳۳۸)

در عین حال، مراتب اولیه عمل و انگیزه‌هایی هم که در این مراتب اولیه وجود داشته، می‌تواند از ارزش اخلاقی خود برخوردار باشد که البته به نظر می‌رسد مقصود اصلی علامه طباطبائی از طرح انواع اخلاق، توجه به همین مقاصد و انگیزه‌های اولیه و اشعار مخاطب به صحت و فایده آن‌هاست. در این جا می‌توان احترام به شعور عمومی و پذیرش مبانی اولیه اخلاق را محصول نگاه تربیتی خاص علامه تلقی کرد. چرا که همگام شدن با آدمیان و اطمینان به صحت درک فطری آنان از حقایق جهان هستی، روشی موثر در تربیت اخلاقی است. آن چه به تایید این سخن یاری می‌رساند این که علامه در بخشی از رساله الاعتباریات و برای توضیح مرحله‌ای از فرآیند تخلّق انسان، از تعبیر «فطرت عامّه» استفاده کرده است. (طباطبائی، ۱۴۲۸: ۳۶۳)

از مجموع بیانات ایشان می‌توان به این نتیجه رسید که این فطرت عامّه، وظیفه هدایت انسان را در تمام مراتب حیات بر عهده دارد، که سطح اولیه آن جعل بایدها و هنجارهای زیستی و عمومی برای رسیدن به مقاصد حافظ حیات است. به تعبیر علامه:

ما می‌گوییم انسان با هدایت طبیعت و تکوین پیوسته از همه سود خود را می‌خواهد (اعتبار استخدام) و برای سود خود سود همه را می‌خواهد (اعتبار اجتماع) و برای سود همه عدل اجتماعی را می‌خواهد (اعتبار حسن عدالت و قبح ظلم) و در نتیجه فطرت انسانی... روی سه اصل نامبرده می‌خواهد هرکسی در جای خودش بنشیند. (طباطبائی، ۱۳۸۰: ۴۳۷)

بر این اساس، می‌توان تایید کرد که انسان اخلاقی کسی است که از خود فراتر رفته و به غیر خود رسیده است. (مطهری، ۱۳۹۰: ۴۹) پیدا است که چنین فردی گام اولیه را برای

حفظ خود و بقای هم نوعانش طی کرده است. اما روی دیگر واقعیت را می توان چنین شرح داد که گاه فضایل برای نفس ملکه می شوند که سران انصراف از زینت ها و توجه به ماوراست. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۲۶۸) در این وقت، فاعل اخلاقی نه از سرترس یا طمع، یا نه صرفاً به شوق اهداف ارزشمندی مثل مساعدت هم نوعان، بلکه به سبب میل درونی خود نسبت به کسب و تقویت فضیلت، رفتار می کند. چنین فاعلی، به مرتبه ای دست یافته که در تقسیم بندی سه گانه علامه در ردیف متخلقان به اخلاق قرآنی قرار می گیرد. در این مرتبه، نفس آدمی از غیر حق روی گردانده و منحصرأً به جانب عالم اله نظر افکنده است. هر چند گاهی هم اصحاب این طریقت سخنانی می گویند که از فهم عادی به دور است (همو: ج ۲، ۱۵۳)، اما انسان کامل، منزلت هریک از مراحل قبح را حفظ می کند. (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۲۶۸) این جاست که آدمی هم نشین حق شده و «پروردگار و بنده محب او را در نفس وجودشان متحد می سازد.» (کربن، ۱۳۸۴: ۱۸۵)

این همان انسانی است که به برکت بهره مندی از قوه خیال، قادر است تا «صور کثیری از اشیائی را که در خارج تحقق ندارند و معدومند تصویر نماید و در ذهن به آن ها وجود بدهد» (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۵۳۳) که صورت اخلاق عالیّه نیز یکی از همین تصاویر بر ساخته ذهنی و محصول فطرت آدمی است. صوری که با غبار روبی از فطرت و با توسعه اخلاق قرآنی می توان صدور آنان را تسهیل کرد و از این صور بر ساخته در مسیر کسب فضایل و تحصیل کمالات، بهره جست. اگر در گام نخست، این تصاویر برای رفع حاجات طبیعی (که معطوف به عرف و فرهنگ عمومی است) ساخته می شوند، در گام دوم که خاص محبتان و عارفان جمال حق است، به مدد اتصال به خیال منفصل، تصاویری تازه ابداع می شود که سالک را به کسب فضیلت و درک لقاء حق مشتاق ترمی سازد. در حقیقت، تخیل خلاق مومن، او را به تشخیص منازل که همان وعاء تحقق خلقیات شایسته است، واصل کرده و حقیقت اخلاق را بر او نمایان می سازد. این جاست که همان تصاویر بر ساخته و مجعولات آغازین، مرتبت وجودی خاص خود را نمایان می سازند. به تعبیر دیگر: «واقعیت قوی، همان وجود تکوینی و واقعیت ضعیف، همان وجود اعتباری است، چرا که منشأ بسیاری از آثار عینی است، بنابراین موجود اعتباری نسبت به عین خارجی، امر اعتباری است؛ لیکن نسبت به اصل و واقعیت مطلق، سهمی از وجود

حقیقی دارد.» (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۲۴۶)

در این نگاه، حضرت حق با خلقت و هنر خود - که یکی از آن‌ها موجودی به نام انسان است - در عالم تجلی یافته است. (حکمت، ۱۳۸۹: ۲۵۷) از این رو واقعیت انسان زمانی تحقق می‌یابد که در حوزه افعال خود جایگاه وجودی خودش را شناخته و دست به خلق اندیشه، کلام، و عملی بزند که با جایگاه وجودی و انسانی او هم خوان و هم نوا باشد. (همو: ۲۲۶) در این نگاه اخلاقی، وقتی این کمالات واقعاً کمال حقیقی نفس می‌شوند که بر جوهر نفس در کلیت آن و مراتب مختلفی که دارد، اثر بگذارند. (مصباح، ۱۳۹۳: ۳۳۶) به بیان علامه طباطبایی، اسلام مردم را به «دین فطرت» دعوت کرده و ادعا دارد که دین فطرت، متن حق و حقیقت است. (طباطبایی، ۱۳۸۹: ب) از نگاه ایشان، همان‌طور که شهود قلبی برای خشوع دل و ربط به حق تعالی لازم است، تفکر عقلی نیز موجب تعادل عواطف و احساسات باطنی و مانع گرایش‌های موهوم می‌گردد و شهودات را به مسیر صحیح هدایت می‌کند. (رحیم‌پور و یآوری، ۱۳۸۸: ۷۷) می‌توان این قید را هم افزود که بهره‌مندی از معیار تصدیق جمعی - که گام نخستین کنش اخلاقی است - خود محکی خواهد بود برای کارآمد نشان دادن انشائاتی که انسان بر عهده خود قرار می‌دهد. در همین نقطه است که علامه طباطبایی اندیشیدن به حقایق دینی را ضرورتاً به نحو دسته جمعی واجد ارزش و منتهی به مطلوب می‌داند. (طباطبایی، ۱۳۸۹: ب) ۱۳۷-۱۳۶) چرا که انسان در فرهنگ و محیط اطرافش زندگی می‌کند و حتی ساکن کوی حق نیز از مزرعه دنیا به جنت عقبی راه یافته و از رهگذر خاک به افلاک رسیدند.

در مسیری که گام نخست آن از فطرت عمومی آغاز می‌شود و مفاهیمی تازه با اوصاف وجوب و حرمت و... مجعول عقل عملی انسان واقع می‌شوند، حرکت آدمی محو شدن در زیبایی کل بوده (بابایی، ۱۳۸۶: ۳۰۸) و اتصاف به اخلاق الهی، غایت همین حرکت تلقی می‌شود. در این جا انسان با قوانین حاکم بر جهان هستی هم نوا می‌شود و کلیه قوانین آن، همچون قانون علیت، در او جاری می‌گردد. (طوسی، ۱۳۹۲: ۱۷۶) چنین انسانی همان خلیفه الله است، که افکار، احساسات، تولیدات، صناعات و تخیلاتش در سایه همین شأن خلافتی او از واجب تعالی گنجانده می‌شود. (بابایی، ۱۳۸۶: ۳۲۶) این انسان، به مرحله‌ای رسیده که بایسته‌های اخلاقی‌اش با او امر و نواهی خداوند هم خوان

است. (طوسی، ۱۳۹۲: ۱۷۶)

راز تبعیت از اراده حضرت حق این است که چنین انسانی درمی یابد که تولید خداوند به استقلال است و تولید بشر «به نیابت و خلافت از حضرت حق صورت می گیرد.» (بابایی، ۱۳۸۶: ۳۳۳) لذا آن چه مانع سرکشی انسان می شود، همان رعایت شأن خلیفه الهی است. در واقع این درست است که: «حق تعالی صورت ظاهری انسان را به وزن حقایق عالم صوری و ظاهری آفرید و صورت باطنی انسان را به وزن صورت خودش.» (حسن زاده آملی، ۱۳۸۴: ۶۱) اما در منظومه اخلاقی قرآن، دعوی استقلال از خداوند را درس نداشتن و گرفتار تفرعن نبودن نیز مرز انسان متّصف به اخلاق و فرد عاری از خُلُق انسانی خواهد بود. بنابراین، انسانی که با شعور متعارف خود، می تواند فطرت و تخیل مُهر شده به مهر خداوند را در مسیر بقاء حیات به کار گیرد، درگامی دیگر با همان فطرت و تخیل و در مسیر عرفان و فضیلت و فنا، به تصریف اخلاق مطلوب قرآن خواهد پرداخت.

از آن چه گذشت می توان نتیجه گرفت که:

اولاً؛ اخلاق عمومی به مثابه بهترین رفتار برای تأمین حوائج کوتاه مدت و بلند مدت، از طریق کسب ملکات است.

ثانیاً؛ اخلاق قرآنی با نظریه فرجام مطلوب حیات آدمی، در پی رساندن انسان به کمال نهایی از طریق فعلیت یافتن فطرت انسانی است.

اما این که جایگاه زیبایی در این نظام اخلاقی از چه قرار است، در بحث بعدی مورد توجه قرار خواهد گرفت. در واقع با فراغت از تنقیح حقیقت اخلاق از نگاه علامه، که همان تخلق بر مدار فطرت و اتصاف به اخلاق قرآنی است، به درک ابعاد زیبایی شناختی اخلاق از منظر ایشان منتقل خواهیم شد.

زیبایی اخلاقی و فطرت انسانی

به سیاق بحث اخلاق قرآنی، نگرش زیبایی شناختی علامه نیز معرّف مسیر رسیدن به فطرت درونی و رهایی از بدی های بیرونی بوده و طبق آن، هدف از زیبایی درونی فعلیت یافتن فطرت است. در نخستین بیانات علامه در این موضوع، سخن زیبا سخنی معرفی می شود که از حیث ادبی زیبا بوده و از کراهت و فرجام سوء به دور باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۳، ۱۱۵) علامه در مورد لفظ موزون به این نظر می رسد که این تعبیرگاه کنایه ای

عزاد

سال دهم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۶

است از زیبایی و تناسب اجزاء» (همو: ج ۱۲، ۱۳۷) گویی در تکمیل همین کلمات است که ایشان تأکید می‌کند حقیقت حسن و زیبایی آن است که:

(الف) اجزاء یک شیء با هم سازگار باشند.

(ب) مجموع اجزاء با غایتی که بدان تعلق دارند، هم جهت باشد. (همو: ج ۱۶، ۲۵۴)

در کلام دیگری از علامه، زیبایی نهایتاً به این نقطه بازمی‌گردد که وضع هر موجود با آن چه به طور طبیعی از نوع او انتظار می‌رود، سازوار باشد. (همو: ج ۵، ۱۰)

ایشان تأکید می‌کند که بشر ابتدا زیبایی محسوس را دیده و سپس وصف حُسن و خوبی را به اعمال نیکی که منتج به سعادت او هستند، تسری می‌دهد. (همو) در گام‌های بعدی تفسیر حقیقت زیبایی، علامه با نظریه آیه «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...» (سجده: ۷) و مقایسه آن با آیه «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (زمر: ۶۲) به این نتیجه می‌رسد که اساس آفرینش متصف به حُسن بوده و همه موجودات از آن سبب که مخلوق خدایند، برخوردار از کمال حُسن مختص خویش‌اند. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ج ۱۶، ۲۵۴) از نظر علامه خداوند جهان هستی را به گونه‌ای طراحی کرده که همگان به غایت و سعادت خود برسند. (همو: ج ۷، ۳۲۵)

مطابق این نگاه، در مسیر فعلیت یافتن فطرت، تبعیت از قوانین وضعی عالم همان مسیر رویت حُسن الهی و اتصاف به جمال الهی است. یکی از نکات مورد تأکید علامه، محدود بودن قوای شناختی و عملی انسان در حریم قوانین تکوینی است. به بیان ایشان، اقامت انسان در کوی احساسات و اندیشه‌ها و فرورفتنش در دریای پندار، سازمان طبیعت و تکوین را ساقط یا راکد نکرده و بنیان طبیعت و تکوین را از میان نبرده و او را از فعالیت جبری خود باز نمی‌دارد. (طباطبائی، ۱۳۸۰: ۴۱۲) در حقیقت انسان با نظریه واقعیات جاری در اطراف خود رفته رفته به نظام تکوینی عالم و سیر کلی حرکت جهان، که گسترده‌تر از قوانین مندرج در علوم تجربی است، التفات می‌یابد. این جاست که بشر متوجه نسبت میان الزامات اخلاقی با حقیقت (جمال حقیقی) امور شده و می‌کوشد سیره رفتاری خود را متناسب با مقتضیات حیات، نه در سطح مبادلات روزانه، بلکه در سطح یک حیات احسن واجمل، تداوم بخشد. در حقیقت، انسان طی رجوع به لوح درون و قوانین بیرون و به ویژه با نظریه آن چه از امکان اتصاف به کمالات لاحق خویش دریافته، به این بیان می‌رسد که:

وقتی می‌گوییم «این فعل واجب است» مراد از «وجوب فعل» همان صورت «اقتضای ذات نسبت به امری» است که این صورت را نفس از ضرورت در قضایای حقیقیه خارجیّه انتزاع می‌کند و همین‌طور وقتی می‌گوییم «این فعل حرام است» یا «ترک این فعل واجب است» مراد از «حرمت» یا «وجوب ترک» همان صورت «عدم اقتضا»... ذات نسبت به شیئی است که نفس این صورت را از نسبت امتناع واقع در قضایای حقیقیه خارجیّه انتزاع نموده است... و این انتزاع است که موجب حرکت به سوی فعل ملائم و یا فرار از آن می‌گردد. (طباطبایی، ۱۳۸۹ (الف): ۵۳-۵۴)

با قبول همین اقتضائات ذاتی در رابطه میان خواسته‌ها و اعمال انسانی با پیامدهای تکوینی آن‌هاست که آدمی در مقام تشخیص حُسن و جمال مطلوب نیز به وجود گرایشی به نام فطرت - یا همان هدایت درونی و تکوینی - پی می‌برد. همچنان‌که می‌دانیم، اسلام مردم را به دین فطرت دعوت کرده و خود را متن حق و حقیقت معرفی کرده است. (طباطبایی، ۱۳۸۹ (ب): ۱۲۹) علامه از همین نقطه به این بیان می‌رسد که هدفی که کارگاه آفرینش دنبال می‌کند، دیر یا زود به مرحله تحقق درمی‌آید. (همو: ۱۴۰) در تقریر همین معناست که گفته‌اند هدایت به این نحو است که در شیء اقتضایی ذاتی نسبت به همه لوازم و کمالات وجودی‌اش، که متمم ذات اوست، قرار می‌گیرد. این همان نظام حقیقی است که هم در هر شیئی منفرداً و هم در مجموع موجودات و از جمله در مورد انسان‌ها محقق می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۸۹ (الف): ۵۷)

با بازگشت به امکان تخلق انسان به اخلاق الهی و قرآنی، در این جا می‌توان فطرت و هدایت درونی را مسیری از پیش معین دانسته و الزامات اخلاقی و احکام زیبایی‌شناختی انسان را گامی اجتناب‌ناپذیر در ورود توأم با اطمینان به همین مسیر تلقی کرد. فرایند اطمینان‌یابی نیز به این صورت است که آدمی با اتکاء به تجارب خویش، راه زیستن مطابق قاعده را می‌آموزد و با در دست گرفتن سرنخ‌هایی از قوای درون و قوانین بیرون، این حکم را تصدیق می‌کند که:

میان طبیعت انسانی (مثلاً) از یک طرف و خواص و آثار طبیعی و تکوینی وی از طرف دیگر یک سلسله ادراکات و افکار، موجود و میانجی است که طبیعت، نخست آن‌ها را ساخته و به دست‌یاری آن‌ها خواص و آثار خود را در خارج بروز و ظهور می‌دهد. پس همان طبیعت انسانی است مثلاً که این اندیشه‌ها را برای دریافت خواص و آثار خود به وجود آورده و از راه آن‌ها به هدف و مقصد طبیعی و تکوینی خود می‌رسد.

(طباطبایی، ۱۳۸۰: ۴۱۳)

هم‌چنان که گذشت، حرکت انسان از ابتدا در همان مسیر فطرت او بوده و گرایش و داوری اخلاقی - زیبایی‌شناختی او نیز خارج از نیازهای حیاتی او نیست. در این حرکت، قوای فعاله ما احساساتی درونی را در ما ایجاد می‌کنند. طبعاً ما انجام دادن افعال قوای خود را خواسته و حوادث و وارداتی را که با قوای ما ناسازگارند، دشمن داشته و در عوض، افعال مقابل آن‌ها را طلب می‌کنیم. (همو: ۴۱۷)

در تکمیل بیانات پیش در باب بعد زیبایی‌شناسانه فطرت آدمی باید گفت؛ آدمی در مقام سنجش خوبی و بدی و زشتی و زیبایی نیز به همین مسیر فطرت و هدایت درونی تمکین کرده و به نحوی خودآگاه یا ناخودآگاه، به سمت خیرات و حسنات زیستی، اخلاقی و زیبایی‌شناختی متمایل می‌شود. در حقیقت خوبی و بدی منتسب به یک خاصه طبیعی، ملائمت و موافقت یا عدم ملائمت و موافقت وی با قوه مدرکه ماست. قوه مدرکه‌ای که در کارگاه آفرینش، به مهر هدایت تکوینی سرشته شده است. به بیان علامه:

چون هر فعل اختیاری ما با استعمال نسبت «وَجوب» انجام می‌گیرد پس ما هر فعلی را که انجام می‌دهیم به اعتقاد این که مقتضای قوه فعاله است انجام می‌دهیم. یعنی فعل خود را پیوسته ملایم و سازگار با قوه فعاله می‌دانیم و همچنین ترک را ناسازگار می‌دانیم. در مورد فعل، فعل خود را «خوب» می‌دانیم و در مورد ترک، فعل را «بد» می‌دانیم. (همو: ۴۳۲)

انسان با اعتماد به فطرت، که حس زیبایی‌شناسی یکی از کارگزاران آن است، مسیر انتخاب اعمال درست را طی می‌کند. به این قرار که قوای فعاله انسان، فعالیت طبیعی و تکوینی خود را بر اساس ادراک و علم استوار ساخته و از این رو، الزاماً برای مشخص کردن فعل و مورد فعل خود، سلسله‌ای از احساسات و ادراکات، همچون حب و بغض و اراده و کراهت به وجود آورده است. این‌جا، به قول علامه، در مورد هر فعل، به واسطه تطبیق همین صور احساسی، متعلق فعالیت خود را از غیر آن تمیز داده و آن‌گاه مورد تطبیق را متعلق قوه فعاله قرار داده (معنای بایستی را به وی داده، وجوب میان خود و میان او گذاشته) و فعل را انجام می‌دهیم. (همو: ۴۲۹)

این حرکات زیستی، اخلاقی و زیبایی‌شناختی جملگی با آوای هدایت تکوینی هم‌نوا شده و بدین وسیله زیبایی و اخلاق در رواق فطرت، هم‌نشین می‌گردند. به بیان علامه، انسان در اعتبارات عملی خود محکوم طبیعت و پیرو هدایت فطرت و غریزه خود

می باشد. همچنین طبیعت و فطرت برای نیل به هدف خود، انسان را به سوی واقعیت خارج می کشاند و قوای فعاله و مدرکه را با واقعیت خارج ارتباط می دهد. (همو: ۴۴۰) علامه تاکید می کند که همه این ها مستوره و نمایش دهنده سازمان حقیقی علیت و معلولیت (به عنوان قوانین وضعی و تکوینی عالم) است که حتی در افکار اعتباری نیز خودنمایی می کند. (همو: ۴۵۰) چرا که در نهایت، سخن از «قانون» طبیعت است و این قانون، به واسطه درک اصل و اجزاء نظام علی و معلولی، قابل رمزبایی و مسیرپیمایی است.

به روشنی پیدا است که تعبیر «فطرت انسانی» می تواند همان عنوان جامع برای جمع میان زیبایی و اخلاق، مطابق دستگاه فکری علامه طباطبایی باشد. در تصدیق گستره فطرت آدمی است که علامه تاکید کرده که فعالیت هر موجودی مناسب و ملائم وجود خودش (به نفع هستی و بقای خود) می باشد و از همین مجرا به غایات حرکات که کمال وی می باشد، نائل شده و بدین طریق، هستی خود را تکمیل می نماید. (همو: ۴۵۲) به واقع زیست اخلاقی و کنش زیبایی شناختی، دو مسیر هم گام شدن با غایات و اتصاف به کمالات جهان هستی است.

از آن چه گذشت می توان نتیجه گرفت:

اولاً؛ فصل مشترک زیبایی و اخلاق عبارت است از رعایت انتظام میان خود، محیط و جمع؛

ثانیاً؛ قانون فطرت یا همان هدایت تکوینی، مسیری است که طبق آن، آدمی قوای اخلاقی و زیبایی شناختی خود را با سنجش عیار حُسن مخلوقات و با ملاحظه ملائمت و سازگاری آن ها با کمالات بالقوه خویش، به فعلیت می رساند.

اکنون با پیش چشم داشتن موضع علامه در باب زیبایی فطری و اخلاق قرآنی، پیامدهای گفتمان ایشان را در موضوع هنرانتظار دنبال خواهیم کرد.

تحلیل هنرانتظار با نگاه به اخلاق قرآنی

از دوفرازپیش نتیجه گرفتیم که از نگاه علامه اخلاق قرآنی همان اتصاف به حُسن الهی بوده و زیبایی مطلوب نیز همان نقطه ای است که در آن جمال الهی ظهور می یابد. همچنین، مطابق رای علامه، مسیر تخلق به اخلاق محمود و سَرِّ اتصاف به جمال مطلوب، همان طریق فطرت آدمی است. اکنون اگر بخواهیم با اقتباس

از این نگاه، به تحلیل فرآیند تکوین یک اثر هنری بپردازیم، لاجرم هنر مطلوب را محصولی منطبق با فطرت مخاطب معرفی خواهیم کرد. تفصیل اجزاء یک هنر مطلوب که با هدف فعلیت یافتن گوهر درونی آدمی تکوین می‌یابد، در ادامه این مقاله بیان خواهد شد.^۱

توجه هنر به واقعیت هستی

اگر شأن مشترک اخلاق و زیبایی اتکاء آن دو بر فطرت انسانی است، هنر مطلوب نیز در مسیر بیداری فطرت گام برمی‌دارد. در آفرینش چنین اثری، وقایع و رویدادهای منعکس در هنر، بر مبنای سیر طبیعی عالم خلقت حرکت می‌کند و از این روقوانین عالم تکوین و تشریع را پاس می‌دارد. در تشریح این نگاه، تاکید بر رویکرد «رئالیستی» هنر مورد نظر، موثر خواهد بود. البته در این جا لازم است برای توضیح دقیق ترواژه رئالیسم، منبع و محدوده استعمال آن را بیان کنیم. هر چند تعبیر رئالیسم هنری، بیش از همه بیان‌گر یک مکتب تاریخی و موثر و معمولاً مسلط است، اما در این متن اصطلاح مذکور را مطابق استعمال آن در کتاب مشهور علامه طباطبائی - یعنی اصول فلسفه و روش رئالیسم - معنی خواهیم کرد.

مطابق اصطلاح‌شناسی علامه در مقاله دوم این کتاب، رئالیسم به معنای پذیرش واقعیت جهان هستی و پنداری ندانستن اصل وقوانین این جهان است. (طباطبائی، ۱۳۸۰: ۱۱۶) بر ممدار این تعریف، رئالیستی بودن هنر انتظار به این معناست که توالی رویدادها و وقایع آن بر پذیرش واقعیت جهان خارج مبتنی بوده و هستی را به عنوان شبه و پنداری تهی ترسیم نمی‌کند. پذیرش واقعیت جهان هستی از سوی هنرمند منتظر و انعکاس آن در هنر انتظار، زمینه را برای اشعار فطرت مخاطب نسبت به اصل و مسیر و منهای جهان هستی و نقش امام موعود در آن فراهم خواهد کرد. در نقطه مقابل، ترسیم شمایلی وهم آگین و مه‌آلود از جهان هستی و قبولاندن آن به مخاطب به عنوان یک نگاه فلسفی منتخب، مغایر با فطرت انسان و بر خلاف سیر طبیعی حیات آدمی از منظر قرآنی و درست بر خلاف آموزه حیات بخش انتظار موعود است. در حقیقت رئالیستی بودن هنر

۱. این توضیح هم ضروری است که برخی از بایسته‌های مطرح در این مقاله با هنرهای روایی و نمایشی تناسب بیشتری دارند و برخی دیگر در تمام انواع هنری مشترک‌اند. پیداست که تفصیل هنرها از یکدیگر و تدوین بایسته‌های هنر انتظار در مورد هریک از آن‌ها نیازمند تاملات و مکتوبات مستقل خواهد بود.

انتظار- که نباید با پوزیتویسم در عالم فلسفه یکسان انگاشته شود - به معنای قبول واقعیت و معناداری عالم و انعکاس اصل وقواعد این واقعیت و معناداری در اثر هنری است، نه آن چنان که مکاتب هنری ضد واقع گرا بیان داشته‌اند، به معنای سراب بودن و پوچ بودن عالم.

سهولت بیان

هنری که بخواهد بر مدار فطرت حرکت کند، از گنگ بودن برکنار است. منظور از گنگ بودن اثر هنری، تعقید افکندن بر صورت و مضمون آن به قصد صناعت پردازی محض است. در واقع روایت پردازی موسوم به پست مدرن، که روایت را تا نقطه‌ای از پیچیدگی امتداد می‌بخشد که خود هنرمند هم از سیر و سرانجام اثر خود بی‌خبر است، نمی‌تواند با طریقت فطری - رئالیستی مورد بحث در هنر انتظار سازگار باشد. در جایی که وقایع در آشفتگی محض به سرانجامی نامشخص منتهی می‌شوند و حتی هنرمند هم منظری را برای جمع و نتیجه‌گیری از روایات هنری چند لایه نیافته است، نه تنها فطرت مخاطب بیدار نشده و نتیجه‌ای محصل از هنر مورد نظر حاصل نمی‌شود، بلکه این تجربه غالباً و قالباً بر حیرت مخاطب افزوده و ادراک او را در تشخیص مسیر درست زندگی مختل خواهد ساخت.

از این رو هنر انتظار- که بر مدار نگاه فطرت‌گرایانه به زیبایی و اخلاق بنیان یافته است - مستلزم آن است که خط روایت اثر و وضوح داشته و مخاطب در هزار لایه و در وضعی حیرت زده رها نشود.

تفسیر پذیری هنر

در عین حال، باید توجه داشت که رئالیستی بودن این هنر (البته رئالیست به همان معنای هستی‌شناختی مورد نظر علامه و نه در معنای محدود به یک مکتب هنری) و وضوح خط روایی آن به معنای سطحی بودن هنر انتظار نیست. با دقت در تمام جوانب خلق یک اثر هنری، این امکان و بلکه این فرصت وجود دارد که اثری عمیق و تفسیر پذیر به چرخه تولید هنری وارد شود. از آن جاکه مراتب انسان‌ها در تخلّق به حسنات و کسب جمالات ذی مراتب است (این بحث را تحت عنوان انواع اخلاق از نگاه علامه از نظر گذرانندیم)، هنر مطلوب و ملهم از

تعالیم انتظار هم اثری خواهد بود که اختلاف مراتب مخاطبان خود را در نظر داشته باشد. پیداست که یکی از موارد توجه به اختلاف مرتبه مخاطبان، چند لایه ساختن وجوه معنایی اثر هنری است. در واقع هنر عمیق و تفسیرپذیر، واجد این مزیت است که مخاطبینی با درجه معرفتی ذی مراتب، هریک به قدر طاقت خود از معانی طولی آن بهره گیرند.

از این رو می توان نتیجه گرفت هنر مطلوبی که در مسیر بیداری فطرت خلق می شود، در عین نمایاندن واقعیت جهان هستی و ضمن بهره گیری از وضوح در ارائه اثر، از حیث مضمون نیز عمیق و ذوبطون بوده و مخاطبان متفاضل و ذی مراتب را از معانی طولی خود بهره مند می سازد.

انتقال نگرش مثبت به مخاطب

آن چه در مقام جمع بندی و داوری در یک اثر هنری ارائه می شود، همواره محل گفت و شنود اصحاب نقد هنری است. آن نگاه به هستی که حقیقت را ذاتا نامتعیین یا عملا نامکشف می داند، در مقام داوری ارزشی در اثر هنری نیز جانب احتیاط را پیموده و نویسنده یک اثر را از داوری در نوشته خود بر حذر می دارد. در نقطه مقابل، با قبول فطرت مشترک اخلاقی و زیبایی شناختی میان ابناء بشر، داوری میان خیر و شر و رویدادها و شخصیت های یک اثر هنری امکان پذیر خواهد بود.

از همین رو اگر هدف از ارائه اثر هنری، سوق دادن مخاطب به فطرت باشد، جمع بندی هنرمند منتظر نیز در جهت نمایاندن حسن و جمال حق تعالی مصرف شده و داوری او از وقایع و شخصیت ها، به تقویت فطرت منتظران و مخاطبان معطوف خواهد شد.

اگر در گام نخست، اثر هنری با نگاه واقع گرایانه به هستی نگاشته می شود، در گام فعلی لازم است که هنرمند روح اخلاقی و زیبایی شناختی حاکم بر حرکت هستی را به مخاطب منتقل کرده و ضمن تاکید بر برکات حضور امام غایب، جمع بندی مثبت نسبت به اصل و اجزاء اصیل حیات را به منتظران انتقال دهد.

تقویت انگیزش اخلاقی در مخاطب

آن چه از یک اثر هنری به عنوان نتیجه عملی حاصل می شود، تأثیر مستقیم یا

غیرمستقیم آن برادرک مخاطب است. به نحوی که انتقال انگیزه حرکت به سمت خیرات در مخاطب، می‌تواند به عنوان پایان بندی مطلوب یک اثر هنری در نظر گرفته شود. در واقع پس از آن که هنر با انعکاس واقعیت هستی طی یک روایت سراسر است و از حیث طولی تفسیرپذیر، جمع بندی و پایان بندی مطلوب خود را ارائه کرد، لازم است انگیزه تخلّق و کسب کمال و اتصاف به جمال الهی را در منتظران تقویت نماید. در واقع هنر در واپسین ضربان حیاتی خود، به عنوان یک عامل محرّک در دعوت از مخاطب به سوی آموزه انتظار، به پایان خواهد رسید.

این موضع، درست در مقابل نگاهی است که هنر را به صرف نمایش و توصیف فراخوانده و هنرمند را از شور دمیدن و ارشاد کردن باز می‌دارد. با اقتباس از نگاه قرآنی علامه طباطبایی می‌توان نتیجه گرفت که برانگیختن فطرت مشترک آدمیان، یکی از بایسته های تولید هنری در عرضه آموزه انتظار است. البته از آن جا که مخاطب این انگیزش اخلاقی و زیبایی شناختی فطرت است و با نظر به این که حرکت فطرت بر مدار حقیقت هستی و سیر تاریخ است، آموزه انتظار نیز به عنوان یک آموزه فطری در مجرای این تولید هنری منتقل خواهد شد.

محدوده جلوه‌گری در صورت هنری

در فرآیند هنرورزی باید توجه داشت که اگر هدف از ساخت اثر، بیداری فطرت مخاطب است، پس خاص بودن هنرفی نفسه مطلوب نیست. در این مقام، مولف اثر از آن چه به آوانگارد بودن موسوم است، دوری جسته و صرف ارائه محصولی تازه و متفاوت را اولاً و بالذات مطلوب و مقصد خود نمی‌داند. هنرورزی برای مخاطبی که در جست و جوی طریق تخلّق به اخلاق قرآنی و اتصاف به جمال ربانی و بهره‌مندی از کرامات اولیاء الهی است، مستلزم دوری جستن از حواشی و صناعات نامرتبط خواهد بود. در این گام، سازنده اثر با بهره‌گیری از الگویی بدیع، جذاب و البته غیر خودنمایانه، هدف اصلی هنرپردازی را که راه بردن از مسیر به مقصد است، طلب می‌کند. بنابراین خاص شدن و آوانگارد بودن فنون هنری در همان جامعه و محدوده هدف، مورد توجه سازنده اثر خواهد بود، نه به عنوان رویکردی فی نفسه مطلوب. این همان طریق هنری مطلوب در ارائه مضمون انتظار در یک اثر هنری است.

غبارروبی از تصاویر روزمره

باید توجه داشت که شأن هنر، آشنایی زدایی از تصاویر عادی و تکراری و التفات به ابعادی تازه از اشیاء پیرامون است. البته آن جا که محصول هنری با هدف دینی و متعالی و برای ترسیم آموزه انتظار خلق می شود، معطوف ساختن ضمیر مخاطب به وجهی تازه از آیات خداوند، مورد توجه سازنده اثر خواهد بود. این تفاوت میان هنر و یک محصول تبلیغی یا تجاری، البته مورد توجه هنرمند خوش ذوقی که در مسیر صیقل دادن به فطرت خود و مخاطبش به صنعت مشغول است، قرار خواهد داشت. از این رو در مقام آفرینش هنر انتظار هم هنرمند در عین دوری گزیدن از حواشی زائد و متظاهرانه، به ابداع و خلاقیت نیز توجه داشته و با غبارروبی از تصاویر روزمره، خلق مدام را که براساس آیه «... كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» (الرحمن: ۲۹) از قوانین جاری در عالم هستی است، مراعات خواهد کرد. این نوزایی در سایه رحمت حق، نوعی تقلید از خدا و تشبیه به او به قدر طاقت بشری بوده که مطابق نگاه قرآنی و حکمت اسلامی، آدمی از اساس برای تبرک بدان خلق شده است. انعکاس برکات وجودی امام عصر در یک اثر هنری، از مضامین متعالی برای غبارروبی از ظواهر روزمره هستی است.

توجه به پرداخت صوری

در بسیاری از مواقع، بخش عمده تولید هنری توجه به زبان تصویری هنر و انعکاس سخن و تجربه هنرمند در قالب و با مقیاسی متناسب با فضای اثر است. این ضرورت هنری، آن جا که خود را زبانی برای حکایت از عروج هنرمند به ساحت جمال و جلال الهی و بستری برای معراج مخاطب به همان ساحت بیابد، البته راهی تازه را پیش روی خود خواهد یافت. این راه تازه از دهلیز مصوّر ساختن امر اصالتاً نانمودنی هموار شده و در این مسیر، اصلی ترین دغدغه هنرمند غلبه بر هزار لایه صنعت هنری خواهد بود. هر چند پردازش تصویری از ساحتی که اصالتاً نامرئی بوده آسان نیست، اما دقت در رمز نمودنی ها و نانمودنی ها در تجارب قدسی اسلاف بشر - که جامع ترین آن در فرآیند ادراک و ابلاغ وحی صورت گرفته است - می تواند راهگشای هنر معطوف به انتظار موعود باشد.

در این مقام، اقتفاء از قانون تکوین و تشریع، یا همان زبان طبیعت و شریعت،

ذوق زیبایی‌شناختی هنرمند را به تخلق اوبه ادب الهی ضمیمه کرده و او را در رعایت جانب اعتدال درگزینش و پرورش هنری یاری خواهد کرد. پیداست که توجه پیوسته به منزلت متعالی امام موعود، راهی مطمئن در تضمین اصالت این نوع از هنرورزی است.

انتخاب صورت هنری برمدار فطرت

پیچیدگی صورت هنری به اندازه‌ای است که در بسیاری از مواقع هنرمند منتظر زبان استعاره را به جای کاربرد صریح واژگان و انعکاس مستقیم تصاویر پیشنهاد می‌کند. پیداست که در تولید یک اثر هنری، با مختصات مطلوب قرآنی و منطبق با آموزه انتظار، کارکرد استعاره هنری دوچندان خواهد یافت. در این محصول، از آن جا که تولید هنری با هدف بیداری فطرت مخاطب و با انگیزه عروج اوبه عوالمی برتر از جهان روزمره آغاز شده است، هنرمند برای ایصال به هدف خود ناگزیر از حُسن انتخاب صناعات هنری در جهت انطباق با فطرت انسانی است.

اما از آن جا که صنایع و صورت‌های هنری عواملی ذاتا جَدَّاب و برانگیزاننده هستند، این امکان وجود دارد که مخاطب خود را در مرتبه‌ای نازل از مراتب عروج آدمی متوقف سازند؛ که حُسن انتخاب و چینش هنرمند، امکان توقف یا کژراهه را مسدود خواهد ساخت. هنرمند بر اثر ممارست در فنون هنری‌اش و ضمن شناخت ابعاد هنر همراه با کسب قابلیت تنظیم صورتی هم‌زمان با فطرت، اثری منطبق با اهداف عالی‌ه بشر را پیش چشم مخاطب قرار خواهد داد. این اثر راه مخاطب منتظر - را به شکلی خودآگاه یا ناخودآگاه - در مسیر پیمودن مسیر فطرت، تسهیل خواهد ساخت.

انتقال روح حیات دینی

بر اساس آن چه گذشت، می‌توان به این مرحله رسید که منتقل ساختن حیات دینی و سبک زندگی متعالی، هدف نهایی از تولید یک اثر هنری خواهد بود. این هدف با انتقال روح حیات دینی به پیکره اثر و مراقبت هنرمند از به هم نخوردن ترکیب ماده و صورت یا جسم و جان در محصول هنری خود تحقق خواهد یافت. در حقیقت و در نقطه مقابل با آن چه به عنوان رویکرد هرمنوتیکی و چندصدایی در فهم و تفسیر رواج دارد، وظیفه هنرمند منتظر این است که با جمع همه صناعات صوری و دقایق مضمونی، تأثیری

واحد را از اثر خود ایجاد کند. منظور از تأثیر واحد این که؛ قرار نیست اثری که با زحمت و صعوبت به سرانجام رسیده و چشم انداز خود را «تسهیل همراهی مخاطبان با آموزه انتظار» دانسته است، نهایتاً به تأثیری مناقشه انگیز برسد و دست آخر هر مخاطب به مشرب خود جرعه‌ای از آن برگیرد.

البته هم چنان که در بخش مربوط به تفسیرپذیری روایت و رعایت بطون معنایی آن گذشت، اختلاف مرتبه در فهم و ادراک مخاطبان مقتضی مراتب متفاوت آنان در اتصاف به هدایت حق بوده است. از این رو بهره‌مندی هنر انتظار از قابلیت تفاسیر طولی و غیر متهاافت، قابل تقدیر است. اما باید توجه داشت که اگر فطرت آدمیان واحد بوده و هنر انتظار هم با هدف اشعار آدمیان به همین فطرت تحقق یافته است، نمی‌توان پذیرفت که روح جاری در اثر با هر کالبدی سازگار شده و اثر هنری با دست خود، هر فرقه از مخاطب را در موضع پیشین خود استوارتر سازد. از این رو اثر هنری مطلوب منتظران، محصولی خواهد بود که در واپسین گام خود روح حیات دینی را ساری کرده، مخاطب مومن را در مسیر خود ثابت قدم ساخته و انگیزه او را برای انتظار موعود، تقویت خواهد نمود.

نتیجه‌گیری

با مرور آراء اخلاقی و زیبایی‌شناختی علامه طباطبائی و با بررسی نسبت آن با آموزه هنر انتظار، می‌توان نتیجه گرفت که اخلاق قرآنی مطلوب، اخلاقی است که با تاکید بر فطرت، از وجه زیبایی‌شناختی قابل توجهی نیز برخوردار است. اگر بر اساس تحلیل گفتمان علامه، اخلاق قرآنی و فطرت زیبایی‌شناختی را در حوزه هنر انتظار وارد کنیم، یک نظریه هنری با مختصات زیر حاصل خواهد شد:

خالق اثر هنری در هر دو مرحله نگارش متن و تولید اثر، تلاش خود را در مسیر هماهنگ ساختن محصول هنری خود با زیبایی‌شناسی فطری و اخلاق قرآنی تصریف خواهد کرد. در این مسیر، هنر انتظار با انعکاس حقیقت عالم خلقت در یک اثر هنری خوش‌خوان و کم‌حاشیه و از حیث طولی تفسیرپذیر، انگیزه تخلق، کسب کمال، اتصاف به جمال الهی و انتظار ظهور موعود را در مخاطب خود تقویت می‌نماید.

این هنر با پیش چشم داشتن چشم انداز بیداری فطرت، صورت هنری را در

مسیر انعکاس سبک زندگی دینی صرف کرده و روح حیات دینی را به مخاطب خود منتقل می‌کند.

این محصول هنری در عین برخورداری از صراحت بیان و وضوح تصویر، پذیرای تفاسیر ذوبطن خواهد بود که این همان دقیقه در رعایت حال و مرتبت آدمیان در تخلق آنان به اخلاق الهی و اتصاف آنان به جمال الهی است. در واقع هنر انتظار به ذی مراتب بودن و متفاضل بودن درجات مومنان توجه دارد و همین اصل مهم، راه هنرمند را برای تعمیق اثر هنری شایسته منتظران فراهم می‌نماید.

منابع

- آشتیانی، سید جلال، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم، بوستان کتاب، پنجم، ۱۳۸۰.
- امید، مسعود، نظری به زندگی و برخی آراء علامه طباطبائی، تهران، سروش، اول، ۱۳۸۰.
- بابایی، علی، پریچهره حکمت (زیبایی شناسی در مکتب صدر)، تهران، مولی، اول، ۱۳۸۶.
- جوادی آملی، عبدالله، شمس الوحی تبریزی (سیره علمی علامه طباطبائی)، قم، اسراء، چهارم، ۱۳۹۱.
- _____، شمس الوحی تبریزی (تحریر رساله الولایه)، قم، اسراء، اول، ۱۳۹۳.
- حسن زاده آملی، حسن، مُمَدّ الهمم فی شرح فصوص الحکم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دوم، ۱۳۸۴.
- حکمت، نصرالله، حکمت و هنر در عرفان ابن عربی، تهران، فرهنگستان هنر، سوم، ۱۳۸۹.
- رحیم پور، فروغ السادات ویاوری، سوده، «مقایسه دیدگاه علامه طباطبائی و محیی الدین ابن عربی در مسأله رؤیت و مشاهده»، متافیزیک، سال چهل و پنجم، دوره جدید، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۸.
- طباطبائی، محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، منتشر شده در: مجموعه آثار مرتضی مطهری، تهران، هشتم، صدر، ۱۳۸۰.
- _____، انسان از آغاز تا انجام، ترجمه و تعلیقات: صادق لاریجانی، به کوشش: سید هادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب سوم، ۱۳۸۹ (الف).
- _____، روابط اجتماعی در اسلام، ترجمه: محمد جواد حبیبی کرمانی، به کوشش: سید هادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب، دوم، ۱۳۸۹ (ب).
- _____، مجموعه رسائل، تحقیق: الشیخ صباح الربیعی، قم، مکتبه فدک لإحياء التراث، الاولى، ۱۴۲۸.
- _____، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۷.
- طوسی، سید خلیل الرحمان، درآمدی بر اخلاق فلسفی در حکمت متعالیه، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، اول، ۱۳۹۲.
- کربن، هانری، تخیل خلاق در عرفان ابن عربی، ترجمه: انشاء الله رحمتی، تهران، جامی، اول، ۱۳۸۴.

- مصباح یزدی، محمدتقی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته، چهارم، ۱۳۹۳.
- مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق، تهران، صدرا، سی و پنجم، ۱۳۹۰.
- مهدوی نژاد، محمدحسین، «تحلیلی فلسفی از مبنای انسان‌شناختی و انگیزش اخلاقی در اندیشه علامه طباطبایی»، حکمت صدرایی، سال اول، شماره ۱، پاییز و زمستان، ۱۳۹۱.